

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

قول پنجم (مختار مرحوم اصفهانی رحمه الله)

نظریه پنجم در موضوع علم اصول، نظریه‌ای است که مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) در کتاب «الاصول علی النهج الحديث» بیان فرموده‌اند.

کلام ایشان را طی دو مقدمه و یک نتیجه بیان می‌کنیم:

مقدمه اول: با مراجعه به موضوعات علم اصول در می‌یابیم این موضوعات، بالذات متکثر هستند. به عنوان نمونه موضوع در الفاظ این است که مثلاً صیغه إفعال یا صیغه نهی، ظهور در چه معنایی دارد؟ در مباحث ظواهر می‌گوئیم آیا کل ظاهر حجة أم لا؟ در استصحاب بحث از اعتبار یقین سابق برای حالت لاحق است و...

مقدمه دوم: بین این مسائل، قدر جامع ذاتی وجود ندارد؛ مثلاً بین مباحث الفاظ و مباحث عقلیه، بین مباحث امارات و اصول عملیه و... قدر جامع ذاتی قابل تصور نیست؛ در نتیجه باید در صدد یافتن قدر جامع عرضی باشیم.

نتیجه:

موضوع علم اصول هر چیزی است که دخیل و مؤثر در اقامه حکم شرعی باشد.

تفاوت قول چهارم و پنجم

گرچه این فرمایش و آنچه مرحوم آقای بروجردی (رحمه الله) بیان نمودند به هم نزدیک است؛ اما مرحوم آقای بروجردی (رحمه الله) از ابتدا موضوع را «هو الحجة فی الحكم الشرعی» قرار دادند؛ یعنی محور بحث، «حجّیت» بود، و لیکن در ادامه با چند مسئله مواجه شدند که در آن‌ها بحث از حجیت مطرح نیست، مثل «بحث اجتماع امر و نهی» و «بحث ضد».

ما هم در مقام اشکال به ایشان گفتیم بحث از مفاهیم هم بحث از حجیت نیست، چون در بحث از مفاهیم می‌گوئیم آیا جمله‌ی شرطیه مفهوم دارد یا خیر؟ و إلا اگر مفهوم داشت مسلم حجت است. اما مرحوم اصفهانی (رحمه الله) می‌فرماید «کل ما کان دخیلاً و مؤثراً فی اقامة الحجة علی الحكم الشرعی»، بنابراین بحث اجتماع امر و نهی، بحث ضد و مفاهیم، داخل در مباحث علم اصول است.

در دوره سابق و در توضیح فرمایش مرحوم اصفهانی (رحمه الله) نسبت به اهمیت بحث «تأثیر عنصر زمان و مکان در اجتهاد» که از ابتکارات امام (رضوان الله تعالی علیه) است تذکر دادیم و گفتیم محل بحث از این مسئله در علم اصول است؛ چون بحث از یک قاعده کلی است و در سایر علوم مثل فقه نمی‌توان از آن بحث کرد؛ چون در فقه، فروع و جزئیات را مطرح می‌کنیم.

ممکن است کسی بگوید چون این بحث کلی است، پس باید در قواعد فقهی از آن بحث کنیم.

ولی باید گفت در این علم هم نمی‌توان از آن بحث کرد چون در قواعد فقهی از یک حکم کلی شرعی مثل کل صلح جائز بحث می‌شود.

البته - در همایشی که بعد از ارتحال امام (رضوان الله تعالی علیه)، در اوایل دهه 70 برای همین موضوع برگزار شد و من مقاله‌ای ارائه کردم و جزء منشورات آن همایش به چاپ رسید - مباحثی مثل «قاعده اهم و مهم»، «حلال محمد (ص) حلال الی یوم القيامة و حرام حرام الی یوم القيامة» و... که بخشی از جزئیات این بحث است وجود دارد، که از آنها مستقلاً در مباحث علم اصول یا در قواعد فقهیه بحث می‌کنیم، ولی بحث از تأثیر عنصر زمان و مکان در اجتهاد، ربطی به قواعد فقهیه ندارد و باید در علم اصول از آن بحث شود.

مؤید قول مرحوم اصفهانی (رحمه الله)

در دوره سابق در میان پنج نظریه‌ای که ذکر کردیم، نظریه مرحوم اصفهانی (رحمه الله) را اختیار کردیم؛ یعنی موضوع علم اصول هر چیزی است که دخیل در اقامه حجت بر حکم شرعی باشد.

اما در این دوره می‌خواهیم موضوع دیگری برای علم اصول بیان کنیم؛ ولی ابتدا باید به معنای علم اصول بپردازیم و بعد این بحث را دقیقاً مطرح کنیم.

در مورد نظریه مرحوم اصفهانی (رحمه الله) باید بگوئیم، مؤید بسیار قوی آن، «سیر تطور علم اصول» است. با مراجعه به سیر تطور علم اصول می‌بینیم مثلاً تمام اصولی که مرحوم شیخ مفید (اعلی الله مقامه الشریف) نوشته‌اند، سه یا چهار صفحه است. مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) کتاب عدة الاصول، سید مرتضی (رحمه الله) کتاب الذریعة و... را به رشته تحریر در آورده‌اند.

یعنی در اثر مرور زمان هرگاه فقیه در فقه مشاهده کرده که باید یک قاعده اصولی را به میدان بیاورد و جای آن را در علم اصول خالی دیده، آن بحث را لابلای مباحث فقهی یا در علم اصول، اضافه کرده‌است.

لذا علت تزايد مباحث در علم اصول، احتیاج فقیه به مسائلی است که در اقامه حجت بر حکم شرعی به آن نیاز داشته است.

مثلاً در فقه گاهی احتیاج پیدا کرده که ببیند صیغه إفعال یا صیغه نهی ظهور دارد یا خیر؟ یا بحث از عام و خاص، بحث از مطلق و مقید و... که در فقه مورد ابتلا بوده را ابتدا در علم اصول مورد بحث قرار داده‌است.

جمع‌بندی بحث

تا اینجا گفتیم اولاً این‌که مشهور، صاحب فصول و شیخ انصاری (رحمهم الله)، موضوع علم اصول را ادله اربعه (تنها) قرار داده‌اند درست نیست؛ چون مباحثی در علم اصول داریم که به ادله اربعه بی ارتباط است.

در مرحله بعد کلام مرحوم آخوند(رحمه الله) را مطرح کردیم که ایشان فرمود موضوع علم اصول «هو الکلی المنطبق علی موضوعات مسائله» که نام آن را نمی‌دانیم و در ادامه اشکالات فرمایش آخوند(رحمه الله) بیان شد.

در ادامه مختار مرحوم آقای بروجردی و به تبع ایشان مرحوم امام و مرحوم والد ما(رضوان الله تعالی علیهم) را ذکر و اشکالات این مبنا را هم ذکر کردیم.

آخرین نظریه، نظریه مرحوم اصفهانی(رحمه الله) بود. بعضی از اساتید بزرگوار ما(دام ظلّه)، عبارت مرحوم اصفهانی(رحمه الله) را با تغییراتی اندک اختیار کردند که نتیجه مختارشان، مختار مرحوم اصفهانی(رحمه الله) است.

اهمیت علم اصول و نمره پرداختن به موضوع علم اصول

در اثنای بحث‌های گذشته نکته مهمی روشن شد و آن این که اگر بخواهیم موضوع علم اصول فقه را مطرح کنیم، باید یکی از مبانی که ذکر شد را انتخاب کنیم.

اما چنین به نظر می‌رسد که و لو به این علم، «علم اصول الفقه» می‌گویند، اما در واقع تأثیر آن فقط در استنباط احکام شرعی نیست. مثلاً اگر به علم اصول احاطه نداشته باشیم، قدرت بر تفسیر و فهم اخبار و روایات نداریم، لذا با علم اصول می‌توان فهمید فلان حدیث، فقهی است یا اخلاقی؟

حتی اگر به علم اصول مسلط نباشیم برخی از مباحث کلامی هم مشکل پیدا می‌کند؛ در نتیجه علم اصول در اعتقادات، اخلاق و احکام جریان دارد.

یکی از بحث‌های روز این است که برخی می‌گویند باید فقه را با اخلاق همراه کرد و می‌خواهند نتیجه بگیرند هرچا نتیجه فقه از اخلاق جدا شد، آن فقه بدرد نمی‌خورد.

این دیدگاه ناشی از این است که اصول را صحیح فرا نگرفته‌اند. در این قبیل مسائل، اخلاق و فقه هر کدام سر جای خود قرار دارند؛ اگر فقهی بگوید باید تمام احکام فقهی را اخلاقی کرد، باید تمام باب تشریع را ببندیم و تمام احکام را کنار بگذاریم و بگوئیم اخلاق چه می‌گوید؟

یکی از کارها و پژوهش‌هایی که باید در مراکز پژوهشی حوزه انجام شود، تفکیک میان روایات اخلاقی و فقهی است. به شاید فقها در اثناء مباحث، گاهی اوقات به این مسئله اشاره کنند، اما کار مدوّن و مشخصی نشده‌است. محل پرداختن به بحث ملاکات، در علم اصول و در بحث قیاس، آنجا که از علت مستنبطه و علت مذکوره مصرحه بحث می‌شود، است. در ادامه می‌گویند از علت مصرحه می‌توانیم تعدی کنیم که مراد از علت مصرحه همان ملاکات است. بحث بعد این است که بگوئیم ملاک احکام فقهی با ملاک احکام اخلاقی فرق دارد.

مثلاً اخلاق می‌گوید کسی که مال زیادی دارد، به همسایه یا فقیر مقداری از اموالش را بدهد و به تنهایی از نعمت‌های الهی استفاده نکند. اما فقه می‌گوید اگر شخص خمس و زکاتش را پرداخت کرد، در باقی موارد و به عنوان حکم اولی و جویی وجود ندارد و در قیامت هم مؤاخذه نمی‌شود. به اگر مسئله‌ای مثل اضطرار و سایر احکام ثانوی پیش آمد بحث تفاوت دارد.

یا مثلاً خانواده‌ای نیاز به منزل دارد و شخصی قصد دارد منزلی را به دو برابر قیمت به آن‌ها بفروشد و خریدار هم قبول می‌کند. هر چند این معامله از لحاظ فقهی صحیح است، ولی از نظر اخلاقی درست نیست.

کجای اخلاق می‌گوید پدر بر فرزند ولایت دارد؟ نهایت درک اخلاق این است که می‌گوید، فرزند باید به پدر احترام بگذارد، اما ولایت را فقه مطرح می‌کند.

در مورد روایت «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ»، در ماه‌های گذشته عده‌ای فقه را متهم کردند و گفتند فقها می‌گویند پدر مالک فرزند است. گفتیم فقیه کجا چنین حرفی زده‌است؟ گفتند خودتان در کتب فقهی به این روایت استدلال می‌کنید!

در حالی که نظر یک فقیه قوی، بسیار متبحر و کم‌نظیر مثل مرحوم محقق خوئی (اعلی الله مقامه) این است که این حدیث، یک حدیث اخلاقی است.

البته ما مناقشه‌ای در همین مورد بر مرحوم آقای خوئی (رحمه الله) داریم، برای این‌که فقها در چند مورد از این روایت استفاده کرده‌اند؛ ولی هیچ فقهی نگفته که این روایت می‌گوید پدر، مالک فرزندش است و می‌تواند فرزندش را به قتل برساند.

زمانی انسان می‌تواند مرز میان حدیث اخلاقی و فقهی را تشخیص دهد که بر قواعد اصولی مسلط باشد.

یا مثلاً در آیات قرآن کریم و خصوص آیات معاد، تا کسی ضوابط اصولی را در دست نداشته باشد، نمی‌تواند تعارض ظاهری بین آن‌ها را جمع کند.

یا مثلاً برخی هستند که بهره‌ای از مسائل علمی ندارند و اصول را به باد انتقاد می‌گیرند و می‌گویند علم اصول به چه دردی می‌خورد؟ وقتی اثبات کنیم این علم، منطق فهم دین است و اگر کسی به اصول تسلط نداشته باشد دین، اعم از اعتقادات، اخلاق و احکام را نمی‌فهمد، ضرورت مطلب آشکار می‌شود.

نتیجه این‌که اگر کسی نتواند مرز میان این‌ها را جدا کند، گروهی به نام «داعش» یا «وها بیت» به وجود خواهد آمد. البته این‌ها ولو مذاهب جعلیه هستند، ولی از راه‌هایی برای اثبات حقانیت خود و اهدافشان استفاده کرده‌اند. مثلاً از جهاد ابتدایی تفسیری غلط را ارائه کردند که در چند سال گذشته دیدیم با این تفسیر غلط، چه مقدار اسلام را در چشم دنیا هراسناک و خطرناک جلوه دادند. بله جهات سیاسی هم در این‌ها وجود دارد و در آن تردیدی نیست.

یا در قضایای مهدویت و خصوص قضایای احمد الحسن که این اواخر به وجود آمده، علت این است که نتوانستند روایات را به درستی حلاجی و حل کنند.

یا مثلاً زمانی از بیرون حوزه شخصی به دارالشفا آمده بود و به فقها حمله می‌کرد که چرا در استنباطاتان به نهج البلاغه تمسک نمی‌کنید؟ جواب این است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقام تشریع و حکم فقهی نبوده است. البته نمی‌گویم تمام نهج البلاغه این چنین است، لذا گاهی فقها به برخی از تعابیر نهج البلاغه استدلال می‌کنند. ولی وقتی حضرت (علیه السلام) می‌فرمایند «هَنْ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ»، فقیه است که می‌گوید امیرالمؤمنین (علیه السلام) این را به عنوان قضیه حقیقیه کلیه «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» نفرموده، بلکه این را نسبت به زن‌هایی که در زمان حضرت بودند بیان کرده‌اند.

قاعده اصولی می‌گوید کلمات و متون دینی را تفکیک کنید. بعضی قضیه حقیقیه و بعضی خارجی است. قضیه حقیقیه در مقام تشریع است یا خیر؟ در بحث اطلاق می‌گویند مقدمات حکمت این است که مولا در مقام بیان و تشریع باشد پس از همین استفاده می‌کنیم در بعضی از قضایا، امام (علیه السلام) در مقام تشریع نیست. وقتی امام در مقام تشریع نیست، می‌گوییم این قضیه، قابلیت استدلال در فقه برای فقیه را ندارد.

«مقاصد الشريعة» از مباحث مهمی است که باید در علم اصول بررسی شود آیا فقیه می‌تواند طبق مقاصد الشريعة عمل کند یا خیر؟ جریان مقاصد الشريعة فقط در باب استنباط احکام نیست، بلکه در مسائل اخلاقی هم جاری می‌شود.

در مسئله کرونا، دنیای وحشی غرب و جاهلیت مدرن به این نتیجه رسید که افراد 40 الی 50 سال به بالا را از بین ببریم و داروها را صرف جوان‌ها کنیم؛ به این علت که نسل جوان باید حفظ شود. آیا فقه شیعه چنین اجازه‌ای می‌دهد؟ فقه ما می‌گوید انسان تا آخرین لحظه احترام دارد و نمی‌توان حق حیات را از او سلب کرد.

تعریف علم اصول

تا اینجا بحث از موضوع علم اصول تمام شد. إن شاء الله بحث بعد، بحث از تعریف علم اصول است.

در دوره سابق برای علم اصول مجموعاً هشت تعریف – تعریف مشهور و آخوند و مرحوم عراقی و مرحوم نائینی و مرحوم شیخ انصاری و مرحوم آقای خوئی و مرحوم اصفهانی و مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیهم) – را مطرح کردیم.

باید برای علم اصول تعریف جامع و دقیقی ارائه بدهیم که آثار آن فقط در فقه ظاهر نشود.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ